

سرمقاله

افغانستان و گره کور صلح

حفیظ الله زکی

اعلان مرگ ملا عمر پس از دو سال و پنج ماه، سؤالاتی را در مورد آینده روند صلح در افغانستان به وجود آورده است.

برخی از کارشناسان نسبت به آینده اظهار خوشبینی می کنند و معتقد اند که مرگ مرموز ملا عمر خود پیام واضحی است برای این گروه که راه دیگری به جز راه مذاکره وجود ندارد.

ملا منصور که از سوی برخی از اعضای برجسته طالبان به حیث جانشین ملا عمر انتخاب شده است، یک فرد نسبتاً میانه روتری است که در گذشته به خواست آمریکا دفتري را در قطر بازگشایی کرده که گفته می شود ملا عمر با گشایش این دفتر و مذاکره با آمریکا موافق نبود. همین اختلافات ملا عمر را به پایان عمرش نزدیک تر کرد.

اگرچه رهبر جدید طالبان نیز بر ادامه مبارزه تأکید کرده است؛ اما ضمناً از شروع مذاکره با دولت افغانستان به صورت محتاطانه سخن گفته است.

انتخاب رهبر جدید طالبان ممکن است از حمایت اکثریت اعضای برجسته گروه طالبان برخوردار باشد، اما گفته می شود که تعداد دیگری از آنها با این انتخاب مخالف می باشند. بدون شک این اختلافات بر روند مذاکره و یا گفتگوهای صلح تأثیر منفی گذاشته. ممکن است این روند را با تأخیر بیشتری مواجه سازد.

هرچند برخی گزارش حکایت دارد که دور دوم گفتگوهای صلح در آینده نزدیک برگزار می شود؛ اما با توجه به اوضاع داخلی این گروه و ایجاد فرصت های بیشتر برای چانه زنی با مخالفان رهبری جدید، امکان دارد دور جدید گفتگوها تا زمان نامعلومی به تعویق بیفتد؛ مگر این که مخالفت ها به حودی جدی باشد که امکان ایجاد همکاری و همکاری میان اعضای رهبری طالبان به کلی از بین رفته باشد.

اما نکته مهم این است که در روند صلح، طالبان و رهبری طالبان مهم نیستند. همانطوری که طالبان پیش از دو دهه به فرمان یک رهبر موهوم و نامعلوم جنگیدند و بیشتر از دو سال از فرمان های دروغین رهبر مرده شان اطاعت کردند و با آن دلخوش کردند، در آینده نیز با هر سازی خواهند رقابتیدند و با هر کسی بیعت خواهند کرد. منابعی که توانست ملا عمر بی نام و نشان را در اندک زمان به امیرالمؤمنین تبدیل کنند، امروز هم هر فرد دیگری را به عنوان جانشین آن تعیین کرده می توانند.

کسانی که علم مخالفت بردارند یا از صحنه سیاسی حذف می شوند، با بقیه عمر خود را در زندان یا حصر خانگی به سر می برند یا در نهایت کشته می شوند.

مشکل روند صلح اختلافات درونی طالبان نیست، همچنان که رهبر جدید طالبان بوده نمی تواند. مشکل استراتژی است که در عقبه صلح طراحی شده است. بدون شک تمایلات صلح طلبانه در سالهای اخیر بیشتر شده است. برنامه خروج نیروهای بین المللی از افغانستان و تلاش آمریکا برای برقراری امنیت در افغانستان به این تمایلات افزوده است.

از سوی دیگر چین به عنوان یکی از شرکای مهم اقتصادی و تجاری افغانستان از دو منظر با تسریع جریان صلح در افغانستان موافق هستند. یکی هراس از رشد افراط گرایی در منطقه که بدون شک امنیت چین را نیز متاثر می سازد.

دیگری سرمایه گذاری های کلانی که چین قرار است در افغانستان بکند، با دوام ناامنی آسیب می بیند و این مسأله به ضرر اقتصاد روبه رشد چین تمام می شود. بنابراین چین شاید بیشتر از هر کشور دیگری خواهان تأمین امنیت و ثبات در افغانستان باشد. از آنجایی که آمریکا و چین دوست استراتژیک پاکستان به شمار می رود و هر دو کشور در تأمین نیازهای اقتصادی و تسلیحاتی این کشور نقش مهم دارند و هر دو کشور پاکستان در عرصه های بین المللی حمایت می کنند، مشتکش را تلاش می کنند تا پاکستان را در مبارزه با گروه های تروریستی و همکاری با پروسه صلح در افغانستان تشویق کنند.

اما این نکته را نباید از یاد برد که پاکستان استراتژی روشن و واضحی در قبال افغانستان دارد. این کشور زمانی می خواهد که در افغانستان صلح و آرامی بیاید که سیاست های داخلی و خارجی افغانستان با استراتژی آن کشور در برابر افغانستان منافات نداشته باشد.

گروه طالبان؛ رهبر جدید اما رویکرد قدیم

عبدالرحمن فهیمی

ملا اختر محمد منصور، رهبر تازه و جدید گروه طالبان، انتخاب شده است. گرچند مخالفت های از درون این گروه، در برابر رهبری ملای تازه ابراز می گردد، اما با توجه به توان نظامی که او در جبهات دارد، به نظر می رسد، حلقه اش را به عنوان حلقه مسلط مطرح کرده و ناراضیان را راضی یا برادره. گپ و گفت ها بر این بود که ملا اختر محمد منصور، گرایش به سمت گفت و گوی سیاسی داشته، پیام عیدی ملا عمر را تهیه کرده است و نمایندگان آن گروه که در نامبندگان حکومت در پاکستان نشست داشتند نیز به امضای او شرکت کرده بودند.

بنابراین، با این که از روابط نزدیک او با پاکستان ابراز نگرانی می گردید و برخی او را سرباز بدون «لباس مخصوص» پاکستان خوانند، اما امیدواری هایی و تصورها و پندارهایی وجود داشت که با رهبر شدن اش گفت و گوی سیاسی جان تازه گیرد و این کاروان هرچه سریع تر به سمت سرمنزل مقصود حرکت کند.

اما ملا اختر محمد منصور، پیام را صادر کرده که بر روی پندارها، تصورها و برداشت های گذشته نسبت به خودش، خط بطلان کشیده است. در پیام ویدیویی که نشر شده، او گفت و گوی سیاسی و مذاکره را شایعه سازی و توطئه ای دشمنان می داند و بر تداوم نبرد تا نیل به هدف و مقصود که همانا تأسیس نظام سیاسی منظر، در کشور است، تأکید می ورزد. اما در فاز دیگر سخنان اش بحث مذاکره را اشارتاً مطرح کرده و بر پیروی و رفتار مطابق با شریعت تأکید می کند. بدین معنا که اگر قرار است مذاکره ای صورت گیرد، بر اساس شریعت خواهد بود.

پس در این وضعیت و گیرودار، دورنما و چشم انداز گفت و گوی سیاسی با آن گروه مشخص نیست. حالا این نوشتار به دنیای مذاکرات سیاسی سر نمی زند و می خواهد از زاویه دیگر بحث را مطرح کند و آن این که ملا اختر منصور، جنگ و نبرد را به عنوان رویکرد نخستین و اصل تعیین کرده و مذاکره را

در حالت دوم مطرح می کند. اگر اشتباه نشود نظر ملا اختر این است که بایستی از رهگذر نبرد و جنگ و به گفته آنان شمشیر با حکومت سخن زد و اعمال فشار کرد، تا این که صحنه بر حکومت و حکومتیان تنگ و تنگ تر گردیده و تسلیم شوند. این رویکرد را همه دولت ها و ارتش های جهان در طول تاریخ سیاسی دنبال کرده اند و بحث نهادینه شده و جا افتاده است. هر دو طرف نبرد و تخصص، نهایت تلاش شان را به خرج داده و اعمال فشار می کنند، تا دشمن شان را وادار به گذشتن از آرزوها و ایده های خود و گذاشتن سلاح، ترک جنگ و نبرد و پذیرفتن قدرت طرف، نماید. در زمان که در دو طرف دو دولت یا دو گروه می جنگند، اما دروازه های گفت و گو و مصالحه به روی دشمن باز بوده و می تواند با تسلیم شدن در برابر قدرت حریف جان اش را نجات داده و زندگی جدید برای اش رقم زند.

به نظر می رسد که رویکرد ملا اختر چنین است. هدف، تأسیس نظام سیاسی توتالیتر و اقتدار گرایانه در کشور است. جهت تحقق و عملی کردن این هدف، نبرد و جنگ را ادامه می دهند. در نتیجه دشمن شان تا بود می شود و یا از روی ضعف سرری تسلیمی فرود می آورد. این سیاست و رویکرد گروه طالبان است. سیاست که در طول چهارده سال گذشته دنبال کرده اند و اگر در روزهای اخیر نرمش نسبی نشان داده و یک بار حاضر شده اند با نمایندگان حکومت به گفت و گو بنشینند، بیشتر شبیه تاکتیک جهت خرید زمان و نفس جاق کردن و یا تحقق هدف های سیاسی استخباراتی بازیگران دست اول بوده است.

گرچند هدف و مقصود طالبان اشتباه، روش و شیوه جنگی آنان خطا، پداهش منظوره آنان عمیان در برابر خدا و خدمت آن ها به کشور، جنایت در برابر انسان هاست، اما رویکرد (نوع نگاه به طرف) را که برگزیده اند، منطقی می نماید و هر دولت و گروه چنین نگاه می کند. ممکن است استثنائات



شورشیان که تابعیت کشورهای منطقه و آسیای مرکزی را دارند، تادیده گیرد، اما آن ها هرگز تنها نخواهند بود. سیل بزرگ از تابعان سرزمین خود مان با آنان همراه اند و راه بلد آن ها هستند. زمینه های حضور و فعالیت را فراهم می کنند.

پس با رویکرد دنبال کردن گفت و گوی سیاسی اما با سردکردن جنگ و برخورد نه چندان جدی، صلح به معنای که مورد نظر ماست و به شهروندان نگران کشور اطمینان و قبول وفاداری به ارزش ها که داده شده است، تأمین شدنی خواهد بود.

ای کاش حکومت مانند دیگران، با جدیت، قاطعیت و شدت از حالت جنگ دفاعی خارج شده و طالبان را در هیچ جایی از کشور امان نمی داد و سرکوب شان می کرد. در این صورت آن گروه احساس ضعف کرده و خود به گفت و گوی سیاسی و ترک جنگ اما بدون هیچ امتیاز روی می آوردند.

مطالعات فرهنگی، نظریه انتقادی و حاکمیت فرهنگی

کنت تامپسون / مترجم: استاد یونیس شکرخواه / قسمت دوم

فرهنگی بریتانیا نیز دید. چهره های بنیانگذار مطالعات فرهنگی بریتانیا در دوران پس از جنگ جهانی دوم - ریچارد ویلیامز و ریچارد هوگارت - روشنفکران طبقه کارگر - خود را منتقدان نخبگان



گستره همگانی و تنش های موجود میان ارزش های سرگرمی / لذت و ارزش های ارتباطات منطقی همواره نقش برجسته ای داشته است.

یکی از انتقادات مطروحه علیه هابر ماس گستره همگانی و تنش های موجود میان ارزش های سرگرمی / لذت و ارزش های ارتباطات منطقی همواره نقش برجسته ای داشته است.

این است که او گمان می کند گستره همگانی و رسانه های جمعی، شبیه به یک سفینار آکادمیک گسترده است که در آن کلیدی ترین مسأله: جستجوی حقیقت از طریق ارتباط منطقی و بحث هوشیارانه است.

این موضع هابرس ماس از چندین وجه مورد انتقاد قرار گرفته است. برخی از منتقدان این موضع را نخبه گراییانه و دور از دسترس ارزش های زندگی روزمره می دانند و این در حالی است که ادعای او این است که باید از ارزش های فرهنگ های عمومی در برابر استعمار از طریق نظام های بوروکراتیک صیانت کرد. متقدان دیگری که منشأ انتقادات آنان به هابرماس، ایده های باختمین درباره عناصر شورشی کارناوالی فرهنگ عامه است، بیشتر بر شکل سرگرمی های عامه که فرصت مقاومت علیه سلطه را فراهم می آورد، تأکید دارد.

مطالعات فرهنگی بریتانیا بخشی از انتقادات مرتبط باضعف ها و قدرت های مکتب فرانکفورت را به عینه می توان در نخستین مراحل مطالعات

خود را با توجه به بازآموزه های فرهنگی حفظ کند، معیهاذا او در جمای دیگری از مقاله اش تحت عنوان «مطور به تلویزیون نگاه کنیم» (آدورنو، ۱۹۹۱: بخش ششم) بر ضرورت پژوهشی های علمی اجتماعی تأکید می ورزد و می گوید باید مفاهیم چندلایه موجود در تولیدات تلویزیونی را ساخت زدایی کرد تا مردم بتوانند به تلویزیون به گونه های منتقدانه تر بنگرند.

این تلقی اخیراً در مطالعات فرهنگی رسانه های جنبه غالب تری به خود گرفته است. میشل دوسر تو (۱۹۸۴) در اثر تأثیرگذار خود به نام «تجربه زندگی روزمره» در تبیین بحث مقاومت؛ در برآورد مستدل خود از شیوه های زندگی می گوید. تجربه زندگی روزمره، نوعی از منابع تاکتیکی را فراهم می سازد که بر اساس آن می توان با شکل های ویژه ای از تفکر در برابر فرهنگ غالب ایستادگی کرد.

آرای او در مطالعاتی منعکس شده است که بر امکانات خلاقانه و مولد مصرف کنندگان فرهنگ عامه متمرکز است. به عنوان نمونه در این زمینه می توان به مفاهیم عدیده ای اشاره کرد که سرریال های کشتار تلویزیونی موسوم به ساووپا پر برای مخاطبان خود در بر دارند، اما این اثر مورد بحث، در قیاس با آدورنو و آثار مکتب فرانکفورت، فاقد بنیان مستحکم برای ارزیابی نقادانه فرهنگ حاکم است.

انتقاد مشابهی را هم می توان از آرای فوکو پیرامون ایده سازنده «حکومت گری» و فرهنگ به عمل آورد (فوکو، ۱۹۹۱). دیدگاه او برای به تصویر درآوردن جهات چندگانه قدرت / دانش مفید است به ویژه اینکه در این دیدگاه از طبقه بندی «جلا» به پائین» و یا «پائین به بالا» نیز پرهیز شده است.

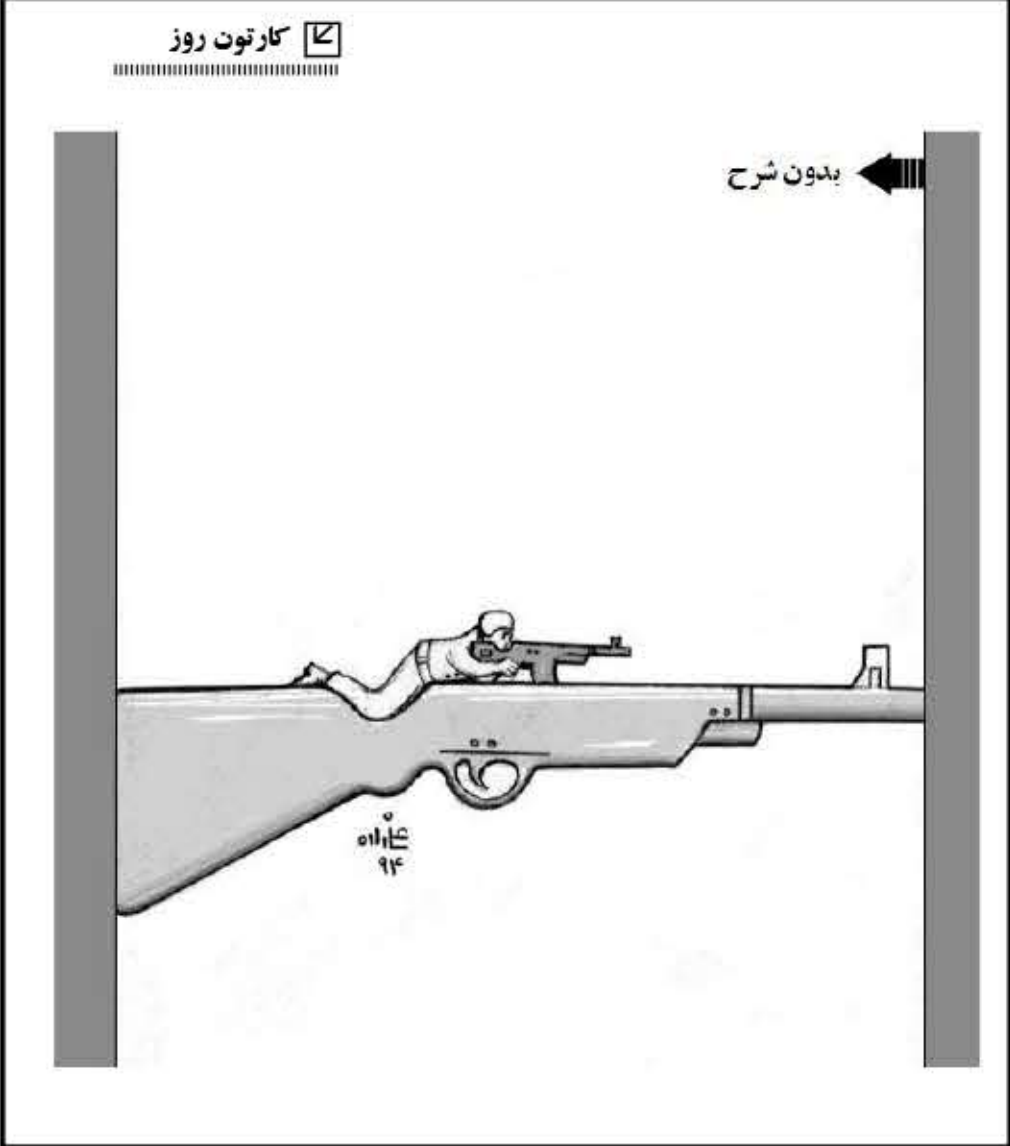
این دیدگاه برای برآورد میزانی پراکندگی و انتطاف نیروهای فرهنگی در دمکراسی های لیبرال و سرمایه داری مدرن متأخر؛ مناسب است. اما در عین حال این دیدگاه بنیان کافی برای نظریه پردازی انتقادی به دست نمی دهد. مفهوم کلیدی هابرماس در بحث مربوط به جامعه گفتگویی ایده آل؛ نرفته است که حکم پایه را برای انتقاد از تحریفات موجود در فرایندهای فرهنگی نهادینه شده در گستره همگانی دارد.

(هابرس ماس، ۱۹۹۲). ایده های او در مباحث مربوط به صلاحیت نسبی بخش خدمات همگانی و در بحث های مرتبط با

اعتقاد آدورنو به به بحث متخصص فرهنگی به عنوان فرد کلیدی در سیاست سازی و اجرای فرهنگ - که یک نگرش از بالا به پائین است - متعاقباً به عنوان دیدگاهی که نخبه گرا و حمایت محور است، مورد انتقاد قرار گرفته است. این انتقاد عمدتاً از جانب کسانی صورت گرفته است که خود را سخنگویان در حاشیه قرار گرفتگان فرهنگی می خوانند.

قطعاً رویکرد «از پائین به بالا» آدورنو، نسبت به تفکر معاصر؛ از تجانس بیشتری برخوردار است. در این رویکرد، فرد می تواند در نهادها جایگاهی پیدا کند و در آنجا بر مبنای درک انتقادی به بلوغ برسد و سپس با توجه به تضادها و تفاوت ها در فرهنگ، بین فرهنگ و تجربه اجتماعی دست به عمل بزند.

«در حال حاضر، افراد در نظم لیبرال - دمکراتیک؛



Advertisement for 'The Daily Afghanistan' and 'Outlook Afghanistan' with contact information and a logo.